

بیان اقرار در ترکیب اجسام طبیعی

اختلافی است در ترکیب جسم بین حکما و متکلمین پس از آنکه عموماً قائل شده‌اند باینکه جسم ظاهراً و حساً دارای اتصال واحد است جمعی معتقدند که جسم در حقیقت و واقع و نفس الامر هم متصل واحد است و بعضی منکر آن هستند. از اقدمین حکماء یونان ذیمتراطیس و جمعی دیگر که با او موافقتند گفته‌اند: در حس ظاهر جسم متصل واحد دیده میشود ولی در واقع و حقیقت دارای مفاصلی است که چشم دیده نمی‌شود و تمام اجسام متشکل از ذراتی است که پهلوی هم واقع شده متصل دیده میشود و در موقع تفکیک یک جسم اسباب و آلات تفکیک بر مفاصل آن ذرات واقع میشود نه روی آنها زیرا که آنها جرمی هستند خیلی ریز و کوچک و سخت و به هیچ آلتی نمی‌توان یکی از آنها را پاره کرد و هر یک از آنها جرمیت دارد و آنها را اجزاء صغر صلبه گفته‌اند ولی آنها عقلاً و وهماً قابل انقسام عقلی و وهمی میباشد اما فکا ممکن الانقسام نیستند بجهة صغر و ضلالت آنها، و متکلمین گفته‌اند: جسم مرکب از اجزاء لایتجزی است که آنها را جوهر فرد گویند که نه فکا قابل قسمت میباشد و نه وهماً و نه عقلاً اما نظام از جسم متکلمین و تأمین او قائل شده‌اند بعد تنهای آن اجزاء که هر جسم متناهی دارای اجزاء لایتجزی غیرمتناهی باالفعل است ولی سایر متکلمین به تنهای آنها قائلند و حکما قائلند باینکه بطوریکه جسم متصل واحد دیده میشود در واقع و حقیقت نفس الامر هم متصل است مفاصل ندارد و ذرات نیست اما قابل انقسام الی غیر النهایة است، بالقوة هر قدر تقسیم کنند ممکن است، اگر فکا ممکن نباشد وهماً ممکن است اگر اودم ممکن نشد علام ممکن است و معدوم نمیشود و ملا محمد شهرستانی صاحب کتاب ملل و نحل بر تنهای این تقسیم قائل شده و سایر حکماء بر عدم تنهای آن، و جمهور حکماء بعد از اتفاق بر قول باتصال واقعی جسم و قابل انقسام الی غیر النهایة بالقوة بودن آن اختلاف نموده‌اند.

حکماء مشامین یعنی ارسطو و من تبع او و شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا قائل

شده‌اند باینکه جسم مرکب از دو جوهر است یکی جوهر حامل قوه محضه که شخصیت و فعلیت ندارد و فقط قوه قبول فعلیت‌ها است و آنرا هیولی اولی گویند و دیگری جوهر دارای شخصیت و فعلیت که آنرا صورت حسیه گویند اما افراطون و رواقیون از حکماء و حکمای اشرافین که شیخ شهاب الدین سهروردی هم از آنها است منکر هیولی و صورت هستند و میگویند جسم یک جوهر بسیط فعلی است که دارای شخصیت وجود است ولی در عین حال فعلیت یک قوه قبول صور نوعیه را دارد که متعاقباً بر آن وارد میشود و ملبس بصورت‌های پشت سرهم میشود مثل تکون جنین از حال نصفه و علقه و مضغه در شکم مادر تا سن پیری و کهنوت که همان جسم اولی است و این صورت‌های مختلفه و شخصیت‌های مراحل وجودی را می‌پوشد و از این جهت آن جسم را میتوان هیولی نامید ولی این هیولی همان هیولای ثابته و عامه است و در آن نزاعی نیست و نزاع مختص بهیولای اولی ماده صورت جسمیه است که مشایین بآن قائلند و اشرافین منکر و هر یک از این فرقه‌ها دلائلی عقیده خودشان اقامه نموده‌اند و بعضی‌ها ادعای بدیهت در عقیده خود دارند و همه آنها در کتب فلسفه و کلام ذکر شده و تطویل بلاطائل است ولی بطلان قول نظام از متکلمین قابل باجزاء لایتجزی و جوهر فرده بدیهی و واضح است زیرا که جسمیکه از شش جهت منتهای است چطور ممکن است در آن اجزاء لایتجزی و جوهر فرده تیرت هیهة بالفعل موجود باشد و این مستلزم بزرگی مظروف از ظرف است که با ابداهه محال است و اما بطلان قول سایر متکلمین که دلائل حکمی و هندسی بسیار در کتب معقول برای آن اقامه شده و حاجت بدکر همه آنها نیست ولی در اینجا دو تا دلیل واضح بر بطلان ترکیب جسم از اجزاء لایتجزی ذکر می‌کنیم اول اینکه فرض کنیم یک مثلث متساوی‌الساقین که هر ضلع آن مرکب از هشت تا با آن اجزاء باشد در جسمی و قاعده آن هفت تا سر مثلث که زاویه آنست یک جزو مشترك میان دو ضلع است و فاصله پائین جزئین تا لبین آن از سابقن باید اقد یک جزء باشد زیرا که کمتر از آن در عقیده متکلمین نیست و فاصله جرمین دیگر از طرفین باید دو جزء باشد و هکذا باین فواصل تا برسد بقاعده مثلث که بنا بر ترتیب مذکور میان سابقین در قاعده هفت جزء خواهد بود و حال آنکه بالحس والعیان

پنج تا بود باین شکل

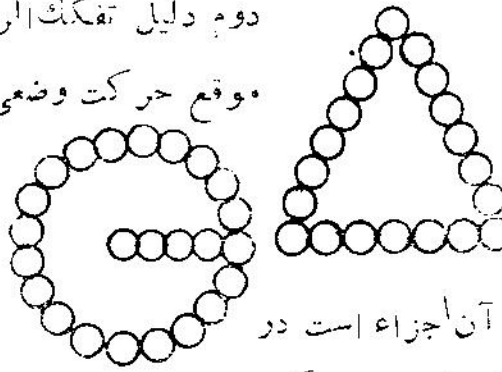
لا یتجزی آسیاب در

دائرة آسیاب را مرکب

مرکز آسیاب کشیده

دومی که آنهم مرکز از آن اجزاء است در

جزء از محیط سر خط شعاعیست جزء حرکت



دوم دلیل تفکک الریحی است یعنی پاره شدن اجزاء

موقع حرکت وضعی آن و باین ترتیب فرض کنیم محیط

از این اجزاء و یک خط شعاع از

شده متصل به محیط است به شکل

موقع حرکت آسیاب بقدر یک

می کند از محیط اجزاء تالی آن

هم اگر همه یک جزء حرکت کنند لازم می آید حرکت محیط مساوی حرکت سایر دوایر

کوچکتر از آن تا مرکز آسیاب شود که با ابداعه باطل است و یا اینکه آنها ساکت

بماند تا محیط چند جزء طی کند بعد متدرجاً حرکت کنند و آن مستلزم تکه تکه شدن

آسیاب است در موقع حرکت که با ابداعه باطل است و یا کمتر از یک جزء حرکت

می کنند و آن مطلوب ما است و متکلمین کمتر از جزء واحد قائل نیستند بهر حال

دلایل مشبهه اجزاء لایتجزی و دلایل مبطله آن زیاد است و اکثر دلایل مشبهه آنها واهی

است و اینها دلیل حکماء مشاء بر ترکیب جسم از هیولی و صورت آنهاست چندانکه است

فظ ما یکی را ذکر می کنیم و آن اینست : می گویند در موقع تفریق آب یک کوزه

به دو کوزه که صورت جسمی اولی که متصل واحد بود در یک کوزه با تفریق نمودن

به دو کوزه معدوم گردید و دو تا صورت جسمی داری دو اتصال در دو کوزه پیدا

شد چیزیکه با صورت اولی بود و باقی ماند صورت دومی را پوشید همان هیولی و

ماده جسم است که قابل هر صورت جسمی میشود ولی اشرافین می گویند آن اتصال

واحدی که منتفی گردید صفتی از صفات جسم و عرضی از عوارض آن بود که منتفی

شده و اصل ذات جسم در هر دو حال بعینه باقی است معدوم نشده و در حقیقت نزاع این

این دو طایفه از حکماء بر می گردد باینکه آیا اتصال واقعی در جسم داخل در ذات آن

است که صورت جسمیت طبیعی با آن میشود و در موقع تفریق آن صورت جسمیت که ذات

آن منتفی شد دو تا صورت جسمی علیحده بوجود آمده و یا اینکه داخل در ذات جسم نیست

بلکه از اوصاف و عوارض آنست که با منتفی شدن آن اصل جسمیت منتفی نمی شود و

عیناً باقی است و تغییر صفت داده شده ، و ما با دقت نظر می گوئیم در این مسئله حق

با اشرافین منکر هیولی است زیرا اتصال که در تعریف جسم طبیعی اخذ شده است (جوهریست

ذیل ابعاد ثلث) یعنی جوهر است که عقل بتواند در آن سه بعد منقطع هم فرض و تصور کند طول و عرض و عمق. مکتب باشد یا مدور مثل کوره، ولی فعلیت سه بعد و تعریف و مقدار آنها از حیث بزرگی و کوچکی و کمیت آن در ذات صورت جسمت اخذ نشده است بلکه آن تعینات را در علم هندسه در مکتبات معتبر مکنند و آنرا جسم تعریفی گویند که متحد با جسم طبیعی میشود یعنی در جسم دو نوع اتصال هست یک اتصال واحد است و باعتبار تعین بعدهای آن و هم گذاری طول و عرض و عمق جسم تعریفی هندسی میشود و با قطع نظر از آن جسم طبیعی است که دارای اتصال طبیعی است لاعلی التعریف، و در مثال مذکور جسم طبیعی بر دو حال بعینه باقی است که قابل شروع تعیین قدر میشود بزرگ یا کوچک در حواشی ششکول مرحوم شیخ بهائی (۱) نوشته است که امروزه با سبب و آلات طبیعت ثابت شده است اجسام مرکب از اجزاء لایتجزی است و دلائل ابطال آن فرض روی کاغذ است و این ادعا از دانشمندی که چون شیخ بهائی عالمی فاضل بوده خیمی بعید بنظر می آید و بر اجزاء لایتجزی همان جواهر فرده بود که منکمن قابل شده بودند و می گفتند آنها بی هیچ وجه قابل قسمت نیستند نه مکا که با کسر و قطع و خرق میشود و نه و نما و خیلا و نه عتلا و بطلان این قول بطلان مذکوره زیادی که دوتا از آن را ذکر نموده و خیمی از آن در کتب معنون مستطوره میباشد واضح و اظهر من الشمس است بدلی ممکن است آنچه در این زمان ثابت شده با اسباب طبیعت همان اجرام صغیر صغیر ذیمقراطیسه باشد که آنها را بجهت نهایت صغر و صلابت با اسباب و آلات نمی توان پاره و بقسیم نمود ولی وهما و عقلا قابل قسمت که جرمیت دارند و دارای شش جهات میشوند و یا بعبارت دیگر ذراتی است که آنها را آتم گویند و توفیق بشر در تجزیه آنها یکی از مسائل بزرگ بین الدلتی بشمار میرود و قدرت عظیمی که از اینراه بدست آمده و شاید اجرام ذیمقراطیسه همین ها باشد این اجرام را در اصطلاح علمی جزء لایتجزی نمی گویند و جزء لایتجزی همان جوهر فرد است که باطل گردیده ولی اشکال مثلث متساوی الساقین و مثلث آسباب و سایر اشکالات نظایر آنها اعم از اشکالات حکمی یا هندی بقول ذیمقراطیس وارث

بلی دانستن حقایق اشیاء در نهایت اشکال است خدا میداند چه آفریده است و از چه چیز است